

تریسترام شندی

لارنس استرن

ترجمه ابراهیم یونسی

فصل اول ای کاش پدر یا مادرم، یا در واقع هر دو — چون هر دو موظف به این کار بودند — می دانستند چه می کنند. اگر چنان که باید، به این امر توجه می کردند و می دیدند که چه چیزها به این کارشان بستگی دارد، و نه تنها پای به وجود آوردن یک موجود معقول در میان است بلکه مسأله تشکیل و تشکّل مناسب حرارت بدن این موجود و احتمالاً نبوغ و ساختمان مغز او هم مطرح است، و حتی ممکن است سر نوشت همه خاندان این موجود از اخلاط^۱ و امیالی تأثیر پذیرد که آن هنگام غلبه داشته اند... آری، اگر به همه این چیزها توجه کرده بودند و به اقتضای آنها عمل کرده بودند من جداً بر این گمانم که با قیافه‌ای کاملاً متفاوت از آنچه خواهید دید در این جهان جلوه می کردم. دوستان، باور کنید این مطلب آن اندازه که شاید بسیاری از شما بیندازید بی اهمیت نیست. خیال می کنم شما هم چیزی به نام روح حیوانی^۲ شنیده باشید، که از پدر به پسر و قس علی ذلک منتقل می شود — و چیزهای بسیار دیگر از این مقوله... بازی، من به شما قول می دهم که نه دهم شعور و بی شعوری شخص و موفقیتها و شکستهایش در جهان، بستگی به حرکات و فعالیت همین روح حیوانی و راهها و گذرگاههای مختلفی دارد که شما این روح را در آنها انداخته اید؛ چون همین که راه افتاد — درست یا نادرست — این دیگر اصلاً مهم نیست — مثل تیر شهاب می رود، و با پیمودن مسیری واحد، راهی از آن می سازد به صافی و همواری خیابان باغ، و همین که به آن عادت کرد دیگر شیطان هم قادر نیست او را از آن براند.

مادرم گفت: "می بخشی، عزیزم، فراموش نکردی ساعت را کوک کنی؟" پدرم با تعجب گفت: "سبحان الله!" در عین حال که می کوشید لحن سخنش آرام باشد: "از بدو خلقت تاکنون هیچ زنی بوده که این طور با یک همچو سؤال ابلهانه‌ای در حرف آدم بدود؟"

- خوب، مگر پدرتان چه می گفت؟

چیزی نمی گفت.

فصل دوم پس آنطور که می بینم، سؤال حاوی مطلبی نیست، خوب یا بد.

- پس حضرت آقا، اجازه بدهید عرض کنم که سؤال، دست کم، بسیار نامعقول بود، برای این که روح حیوانی را که وظیفه اش این بود HOMUNUCULUS^۳ را، دست در دست، همراهی کند و او را صحیح و سالم به جایی که برای پذیرایی اش در نظر گرفته شده بود برساند، تاراند.

این HOMUNUCULUS، حضرت آقا، هر چند ممکن است در این عصر پوچی و سبکسری در چشم

۱. اخلاط چهارگانه، چار طبع، چار خلط: خون و بلغم و صفرا و سودا.

۲. نظریه‌ای که در رنسانس و سده هیجدهم هم شایع بود، که بنا بر آن روح بود که بر جسم چیره بود و این روح ذرات بسیار ریز خون بود که در بدن جریان داشت و مغز و دستگاه اعصاب را تحریک می کرد.

۳. در لغت به معنی "آدم کوچولو"، در اینجا به معنی جرم نطفه (اسپرمانوزوئید)، که تصور می شد صورت خردی از انسان کامل باشد. م.

Chapter 1

I wish either my father or my mother, or indeed both of them, as they were in duty both equally bound to it, had minded what they were about when they begot me; had they duly consider'd how much depended upon what they were then doing; that not only the production of a rational Being was concern'd in it, but that possibly the happy formation and temperature of his body, perhaps his genius and the very cast of his mind; and, for aught they knew to the contrary, even the fortunes of his whole house might take their turn from the humours and dispositions which were then uppermost. Had they duly weigh'd and considered all this, and proceeded accordingly, I am verily persuaded I should have made a quite different figure in the world, from that, in which the reader is likely to see me. Believe me, good folks, this is not so inconsiderable a thing as many of you may think it; you have all, I dare say, heard of the animal spirits, as how they are transfused from father to son, &c. &c. and a great deal to that purpose: Well, you may take my word, that nine parts in ten of a man's sense or his nonsense, his successes and miscarriages in this world depend upon their motions and activity, and the different tracks and trains you put them into; so that when they are once set a-going, whether right or wrong, 'tis not a halfpenny matter, away they go clattering like hey-go-mad; and by treading the same steps over and over again, they presently make a road of it, as plain and as smooth as a garden-walk, which, when they are once used to, the Devil himself sometimes shall not be able to drive them off it. *Pray, my dear,* quoth my mother, *have you not forgot to wind up the clock ? — Good G..!* cried my father, making an exclamation, but taking care to moderate his voice at the same time, *Did ever woman, since the creation of the world, interrupt a man with such a silly question?* Pray, what was your father saying? —Nothing.

Chapter 2

Then, positively, there is nothing in the question, that I can see, either good or bad. Then let me tell you, Sir, it was a very unseasonable question at least, because it scattered and dispersed the animal spirits, whose business it was to have escorted and gone hand-in-hand with the *HOMUNCULUS*, and conducted him safe to the place destined for his reception.

The *HOMUNCULUS*, Sir, in however low and ludicrous a light he may appear, in this age of levity, to the eye of folly or prejudice; to the eye of reason in scientifick research, he stands confess'd, a *BEING* guarded and circumscribed with rights: The minutest philosophers, who, by the bye, have

بلاغت و تعصب، مسخره و بی‌مقدار بنماید، در چشم دانش و خرد جایگاه شناخته‌ای دارد. موجودی است در حمایت حقوق. دقیق‌ترین فلاسفه، که در ضمن از نیروی درک و دریافت وسیعی بهره‌مندند (چراکه حجم روحشان را معکوس پژوهشهای آنها است) به نحوی مسلم و انکارناپذیر ثابت می‌کنند که HOMUNUCULUS را نیز همان دستی آفریده (که ما را آفریده) و از همان مسیر طبیعی‌ای به وجود آمده (که ما آمده‌ایم) و مجهز به همان نیروهای محرکه و استعدادهایی است که به ما اعطا شده است. و می‌گویند که این موجود چون ما مرکب است از گوشت و پوست و مو و چربی و رگ و پی و عروق و شریان و غضروف و استخوان و مغز استخوان و مغز و غدد و آلت تناسلی، و اخلاص و مفاصل — خلاصه، موجودی است با همان فعالیت، و به مفهوم کامل کلمه همانقدر هم‌نوع ما است که جناب لرد چنسلر^۱ انگلستان: می‌توان به او خدمت کرد، می‌توان به او آسیب رساند، می‌توان از او رفع تظلم کرد — و خلاصه این که کلیه ادعاها و حقوق انسانی را که تولی^۲ و پوفن دورف^۳ یا سایر نویسندگان اخلاق معتقدند از آن وضع و موقع و مناسبات ناشی خواهند شد، داراست.

و اما آقای عزیز، اگر این آقا کوجولوی من ضمن این راهپیمایی نک و تنها اتفاقی برایش بیفتد، یا از وحشت این جریان که برای یک مسافر جوان امری طبیعی است خسته و مانده و در حالی به پایان سفر برسد که نیروی عضلانی و رجولیتش پاک ته کشیده و به سر مویی بند باشد، و روح حیوانی‌اش به کلی آشفته شده باشد، آن وقت چه؟ اگر در حالی به پایان سفر برسد که در این آشفتنگی و اختلال تأسف اور عصبی، طی نه ماه آزرگار دستخوش تکانه‌های ناگهانی یک رشته رؤیا و توهمات تأسفبار بوده باشد. آن وقت چه؟ من از تصور چنین شالوده‌ای که بر این ناتوانیهای جسمانی و دماغی بی‌شمار ریخته شده بر خود می‌لرزم — و اینها ضعفهایی است که بعدها حذاقت هیچ طبیب و حکیمی قادر به علاج کاملشان نخواهد بود.

فصل سوم برای این مطلبی که گفتم مدیون عمومیم — آقای تابی شنندی^۴ — هستم، که پدرم، که ذاتاً فیلسوفی بسیار خوب بود و عادتاً کمترین مسأله را به محک تعقل و استدلال می‌آزمود، اغلب نزد او از بابت این صدمه‌ای که به این موجود وارد می‌شد دردمندان زبانه‌ها به شکوه و شکایت گشوده بود. اما یک مورد به خصوص دیگر هم بود که عمو تابی به یاد داشت: و آن این که با دیدن (به قول او) یک انحراف غیرقابل توضیح در من، در طرز سوار کردن فر فرهام، و توجیه و تعلیل اصولی که پایه و اساس این عملم قرار گرفته بود، پیرمرد سر تکان داده بود و به لحنی که بیشتر تأسف را رسانده بود تا سرزنش، گفته بود که از اول هم دلش گواهی می‌داده، و حالا می‌بیند که این عمل و هزاران موجود دیگری که دیده صحت پیش‌بینی‌اش را تأیید کرده، و به این نتیجه رسیده است که اندیشه و عملم مغایر با اندیشه و عمل بجه هر مرد دیگری خواهد بود. پدرم در ادامه سخن، همچنانکه برای بار دوم سر تکان می‌داده و قطره اشکی را که بر گونه‌اش می‌لغزیده پاک می‌کرده افزوده بود: "اما افسوس! بدبختی تریسترام^۵ من نه ماه پیش از به دنیا آمدنش آغاز شد."

مادرم که همانجا نشسته بوده سر بر داشته، اما هیچ از منظور پدرم سر در نیاورده. اما عمومیم، آقای تابی شنندی، که بارها از این چیزها شنیده بود منظورش را خوب دریافته بود.

۱. Lord Chancellor، رئیس دیوان عالی و مهرداد سلطان و رئیس مجلس اعیان - م.

۲. مارکوس تولیوس سیسرو (یا چیچرو) (۱۰۶ ق. م. - ۴۳ ق. م.)، دولتمرد و خطیب و فیلسوف رومی.

۳. Puffendorff، ساموئل (۱۶۳۲-۱۶۹۴)، حقوق‌دان آلمانی.

the most enlarged understandings, (their souls being inversely as their enquiries) shew us incontestably, that the HOMUNCULUS is created by the same hand, engender'd in the same course of nature, endowed with the same locomotive powers and faculties with us: That he consists, as we do, of skin, hair, fat, flesh, veins, arteries, ligaments, nerves, cartilages, bones, marrow, brains, glands, genitals, humours, and articulations; is a Being of as much activity, and, in all senses of the word, as much and as truly our fellow-creature as my Lord Chancellor of England. He may be benefited, he may be injured, he may obtain redress; in a word, he has all the claims and rights of humanity, which *Tully*, *Puffendorff*, or the best ethick writers allow to arise out of that state and relation.

Now, dear Sir, what if any accident had befallen him in his way alone? or that, thro' terror of it, natural to so young a traveller, my little gentleman had got to his journey's end miserably spent; his muscular strength and virility worn down to a thread; his own animal spirits ruffled beyond description, and that in this sad disorder'd state of nerves, he had laid down a prey to sudden starts, or a series of melancholy dreams and fancies for nine long, long months together. I tremble to think what a foundation had been laid for a thousand weaknesses both of body and mind, which no skill of the physician or the philosopher could ever afterwards have set thoroughly to rights.

Chapter 3

To my uncle Mr. *Toby Shandy* do I stand indebted for the preceding anecdote, to whom my father, who was an excellent natural philosopher, and much given to close reasoning upon the smallest matters, had oft, and heavily, complain'd of the injury; but once more particularly, as my uncle *Toby* well remember'd, upon his observing a most unaccountable obliquity, (as he call'd it) in my manner of setting up my top, and justifying the principles upon which I had done it, the old gentleman shook his head, and in a tone more expressive by half of sorrow than reproach, he said his heart all along foreboded, and he saw it verified in this, and from a thousand other observations he had made upon me, That I should neither think nor act like any other man's child: *But alas!* continued he, shaking his head a second time, and wiping away a tear which was trickling down his cheeks, *My Tristram's misfortunes began nine months before ever he came into the world.* My mother, who was sitting by, look'd up, but she knew no more than her backside what my father meant, but my uncle, Mr. *Toby Shandy*, who had been often informed of the affair, understood him very well.